

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی
تیرماه ۱۴۰۲

در انکار دیکتاتوری

گفت‌وگو با نورالدین فرح



ترجمه‌ی احمد سیف



نورالدین فرح، رمان‌نویس سومالیایی، در ۱۹۴۵ در Baidoa که آن موقع سومالی‌لند ایتالیا نامیده می‌شد به دنیا آمد. در Kallafo، در اوگادن که تحت حاکمیت حبشه بود و در موگادیشو به مدرسه رفت. از ۱۹۶۰، موگادیشو، پایتخت «جمهوری دموکراتیک سومالی» شد. پیش از آن که در ۶۹-۱۹۶۶ در دانشگاه پنجاب در Chandigarh فلسفه و ادبیات بخواند، مدتی در وزارت آموزش و پرورش سومالی کار کرد. پس از پایان تحصیل، برای تدریس به موگادیشو بازگشت. ولی در ۱۹۷۴، سومالی را به قصد انگلستان ترک کرد تا در دانشگاه لندن و اسکس درس تئاتر بخواند و به تئاتر رویال کورت وابسته شد. از ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ در رم زندگی کرد و از ۱۹۷۹ به بعد، به تواتر در کشورهای مختلف افریقایی، از جمله نیجریه، گامبیا، و در سال‌های پایانی دهه‌ی ۸۰ در سودان زیست. علاوه بر تدریس در دانشگاه موگادیشو، در دانشگاه‌های Jos، Bayreuth، مینه‌زوتا و دانشگاه دولتی نیویورک تدریس کرده است.

رمان‌های نورالدین فرح از جمله عبارتند از *Why dead so soon?* (1966) که در یک روزنامه‌ی سومالیایی هم چاپ شد. *From a Crooked Rib* (1970) *A Naked Needle* (1976) و یک مجموعه‌ی سه‌پاره تحت عنوان «گوناگونی مضمون یک دیکتاتوری افریقایی» شامل *Sweet and Sour* (1979) *Milk* (1979) و *Sardines* (1981) *Close Sesame* (1983) و رمان *Maps* (1986). او همچنین نمایش‌نامه و داستان‌های کوتاه زیادی - برای نمونه مجموعه‌ی *The Offering* (1976) و *Yussuf and His Brothers* - (1982) نوشته است. نورالدین فرح به زبان انگلیسی می‌نویسد. او بر پنج زبان تسلط کامل دارد. در سال ۱۹۸۰ *English Speaking Union Literary Award* به کتاب «شیر ترش و شیرین» او تعلق گرفت. رمان‌های او به ۹ زبان دیگر ترجمه شده‌اند.

درباره‌ی زبان و سانسور

شما اولین شهروند سومالیایی هستید که رمان نوشت و هم‌چنین اولین کسی هستید که به زبان سومالیایی رمان نوشت. آیا این تمایل که به صورت

سخن گوی سوماتی در جهان دربیاید، در انتخاب زبانی که برای نوشته انتخاب کرده‌اید، تأثیر داشت؟ به گفته‌ی خودتان برای مدت کوتاهی با زبان سومالیایی «یک رابطه‌ی عاشقانه» برقرار کردید. پس از ۱۹۷۲ که این زبان، زبان رسمی سوماتی شد، برای مدتی به این زبان نوشتید. اگر ممکن است توضیح بدهید که چرا پس از آن به نوشتن به انگلیسی روگردید؟

من خودم تصمیم نگرفتم بلکه با سانسور رمان من در سوماتی برای من تصمیم گرفته شد. با تأسف بسیار باید بگویم که من بر علیه این محدودیت مبارزه نکردم. در آن موقع من در خارج از کشور بودم و وقتی به سوماتی بازگشتم، متوجه شدم که چاپ سریال رمان من متوقف شده است. از خودم پرسیدم که آیا عاقلانه‌تر نیست که به انگلیسی بنویسم؟ زیرا من وقتی از ۱۹۶۵ شروع به نوشتن کردم و در دوره‌ای که سوماتی یک زبان رسمی نداشت، «از یک دنده‌ی کج» و «سوزن عریان» و چند نمایشنامه‌ی دیگر را به انگلیسی نوشته بودم. به این ترتیب آن رابطه‌ی عاشقانه به پایان رسید. روابط عاشقانه معمولاً به پایان می‌رسند. بعضی به طریق صلح آمیز و شماری دیگر همراه با درگیری و کینه توزی. این پایان گرفتن چندان صلح آمیز نبود.

به خاطر سانسور؟

به خاطر سانسور و به خاطر وجدان و آگاهی من و به خاطر این که من می‌خواستم نه فقط سومالیایی‌ها که دیگران هم نوشته‌های مرا بخوانند. اغلب از خودم پرسیده‌ام: در سوماتی چه کسانی رمان می‌خوانند؟ چون خواندن رمان آسان نیست ولی چیز است که آموزش داده می‌شود. احساس خود من این است که همان کسانی که رمان مرا به انگلیسی می‌خوانند همان کسانی هستند که احتمال دارد، رمان را به سومالیایی نیز بخوانند. در نتیجه از نقطه نظر خوانندگان آثارم در سوماتی، من چیزی از دست نمی‌دهم. برای این که آنها به هر حال، آثار مرا می‌خوانند. پرسش دیگری که از خودم می‌کنم این است که آیا من، یک سومالیایی و فقط یک سومالیایی هستم یا این که نه، نه فقط سومالیایی که یک افریقایی‌ام؟ آیا نمی‌خواهم مردمان دیگر در قاره‌ی افریقا با من در تجربه‌هایم شریک بشوند و به‌طور مستقیم به کتاب‌های من دسترسی داشته باشند؟

فقط دسترسی مستقیم؟ بعضی‌ها خواهند گفت که شما می‌توانید به سومالیایی بنویسید و اجازه بدهید مترجمان نوشته‌های شما را به زبان‌های دیگر ترجمه کنند!

خوب در مورد من و انگوگی واتیانگو [رمان‌نویس برجسته‌ی کنیایی - مترجم]، آثار ما به این خاطر به انگلیسی ترجمه می‌شود چون ما پیش‌تر به انگلیسی نوشته‌ایم. ولی در سومالی و در کنیا، صدها نویسنده دیگر هستند که آثارشان به انگلیسی یا زبان دیگر ترجمه نمی‌شود. عبرت کار در همین است. ما به‌واقع فرصت‌طلبانه، گذشته‌ای را که بین من و انگوگی مشترک است به‌کار می‌گیریم تا به زبان کنیایی و یا زبان سومالیایی یا زبان دیگر بنویسیم. بر این نکته باید تأکید شود.

آیا با دیدگاه انگوگی درباره‌ی زبان، که به‌طور جدی تصمیم گرفت تا دیگر به انگلیسی ننویسد و زبان گیکویو [کنیایی] را به‌عنوان تنها وسیله‌ی نوشتن خود بکار بگیرد، همدردی می‌کنید؟

این یک انتخاب شخصی است. من اخیراً فرصت پیدا کردم که رمان‌های انگوگی را تدریس کنم و «شیطان مصلوب» (Devil on the Cross) را دوباره بخوانم. روح کتاب، زبان و پیچیدگی‌هایش به نظر من با کتاب‌هایی که انگوگی به انگلیسی نوشته، تفاوتی ندارد. به‌واقع «شیطان مصلوب» از افکار اروپایی و خشونت‌گرایی انجیلی بیشتر وام گرفته است تا دیگر نوشته‌های او. انگوگی تغییری نکرده و به همان صورت گذشته می‌نویسد. احتمالاً، در آغاز خودش را به گیکویو ترجمه می‌کند. سپس، به ترجمه‌ی مجدد به انگلیسی می‌پردازد. روح، شخص و انرژی نوشته‌های انگوگی بدون تغییر مانده است.

قبل از این که صحبت راجع به زبان را تمام کنم، شما در مقاله‌ی «چرا می‌نویسم؟» نوشته‌اید، هر چه که به زبان‌های دیگر و از فرهنگ‌های دیگر بیشتر کتاب می‌خوانم به ناتوانی زبان سومالیایی برای خویش بیشتر پی می‌برم. لطفاً در این باره بیشتر توضیح بدهید.

یک زبان و واژگان یک زبان به‌وسیله‌ی یک شخص اختراع نمی‌شوند. بلکه ترکیبی از عوامل گوناگون، یعنی، خواسته‌ی جماعتی از اشخاص، از محققان، دانشگاهیان و افراد معمولی است که چنین می‌کند. با این‌همه، در سومالی برای ایجاد چنین زبانی که بتواند بیانگر پیچیدگی‌های زندگی امروز باشد، فعالیت منظم و مرتبی صورت نگرفته است. برای مثال، زبان سومالیایی برای بیان مفاهیم تکنولوژیک، واژگان کافی ندارد. از سوی دولت سومالی، سیاستی وجود نداشته که برای غنای زبان این واژگان ساخته شوند. من سال‌هاست در خارج از سومالی زندگی می‌کنم. این فرصت را داشته‌ام که بیشتر از اغلب مردم سومالی، زبان‌های دیگر را یاد بگیرم. زندگی غیرثابت من در سه‌قاره - اروپا، امریکا، و افریقا - برای من این نیاز را پیش آورده که بتوانم درباره‌ی مسائل پیچیده سخن گفته و دیدگاهم را بیان کنم. من اغلب وقتی می‌کوشم مطلبی درباره‌ی مسائل تکنیکی را به سومالیایی بگویم، رفتار مشکل می‌شوم. مسائل ساده‌ای مثل این که، یک روزنامه چگونه چاپ می‌شود. یا برای تعمیر یک ماشین تحریر شکسته چه باید کرد؟ من نمی‌دانم وقتی راجع به کلاچ در یک اتومبیل صحبت می‌کنم، به‌جای کلاچ به سومالیایی چه باید بگویم؟ یا راجع به کلیدهای ماشین تحریر، یا به بوق نمره‌گیری یک تلفن. در نتیجه، یک مسئله این است که آدم در سومالی باشد و راجع به مسائلی که مورد توجه مردم است به سومالیایی سخن بگوید و تردیدی نیست که زبان سومالیایی برای این منظور کافیست و البته که این زبان به‌خاطر غنای شاعرانه‌اش شهرت هم دارد. ولی اگر شما بخواهید در قرن بیستم و یا بیست‌ویکم زندگی بکنید، زبان سومالیایی کنونی کفایت نمی‌کند.

وضع رمان‌های شما اکنون در سومالی چگونه است؟ آیا به آزادی در دسترس هستند؟

رمان‌های من به‌آزادی در دسترس نیستند و معمولاً به داخل مملکت قاچاق می‌شوند.

همه‌ی رمان‌های شما؟

همه‌ی رمان‌های من. حتی اولین رمان من، «از یک دنده‌ی کچ» که در دسترس بود، مدتی است دیگر نیست. بردن نام من به هر شکل و صورتی، به‌طور نوشته یا در

رادیو، ممنوع شده است. تنها استثنا، در کنگره‌ی مطالعات سومالی بود که در سومالی برگزار شد و کسی درباره‌ی رمان‌های من صحبت کرد. این اولین بار بود که در طور پانزده سال گذشته، یک بار نام من در جایی چاپ شد.

یعنی همین دوره‌ی تبعید شما؟

بله. در این مدتی که من از سومالی دور بوده‌ام.

در انکار دیکتاتوری: از انقلاب تا تبعید

پس از کودتایی که در ۱۹۶۹ زیاده‌باره را به قدرت رساند، شما از هند به سومالی بازگشتید. آیا در آن مقطع تحت فشار بودید که برله یا علیه انقلاب بنویسید؟

در ۱۹۷۱ من یک یا دو مقاله به نفع آن تحولات نوشتم. تحت فشار نبودم بلکه به آن چه نوشتم، اعتقاد داشتم. سومالی به یک انقلاب نیاز داشت و ما امیدهایمان را در آن سرمایه‌گذاری کرده بودیم. گمان می‌کنم جوان بودم. پرشورتر از آن چه اکنون هستم و بدبینی و شک کم‌تری داشتم. به آن صورت برای انقلاب زحمت نکشیده بودم. یک سخنگو، یک معلم بودم. من به گذران روزمره‌ی سیاست کار نداشتم و وقتی در ۱۹۷۱ آغاز به نوشتن کردم، احساس می‌کردم که چیزهای خوبی درباره‌ی انقلاب وجود دارد، نه بیشتر. البته اکنون آن‌گونه فکر نمی‌کنم. این یک دوره‌ی بسیار کوتاهی بود.

نقطه‌ی عطف ارزیابی شما از حکومت در چه موقع اتفاق افتاد؟

حدس می‌زنم در اواخر ۱۹۷۱ بود که برای اولین بار در تاریخ سومالی، مردم را به‌خاطر عقاید سیاسی‌شان اعدام کردند. پس از آن بود که متوجه شدم که برسر اعتماد من به حکومت چه آمده است!

وقتی متوجه شدید که چه اتفاقی دارد می‌افتد، آیا فکر کردید که

مسئولیت دارید تا درباره‌اش بنویسید؟

بله. من درنگ نکردم. ابتدا نمی‌دانستم که این نوشته چه شکلی خواهد گرفت. بعد من «یک سوزن عریان» را نوشتم و در ژانویه‌ی ۱۹۷۳ برای ناشرم پست کردم. آنها

آماده بودند آن را چاپ کنند ولی نگران امنیت من بودند و به همین خاطر، چاپ آن تا خروج من از سومالی به تأخیر افتاد. پس از آن یکی از دوستان، آن را به خارج از سومالی آورد. به همین خاطر، «یک سوزن عریان» تا ۱۹۷۶ چاپ نشد. چون من از اوت ۱۹۷۴ از سومالی خارج شده بودم.

چه طور شد تبعید شدید؟ شما به صورت یک تبعیدی سومالی را ترک نکردید؟

نه. من به صورت یک تبعیدی سومالی را ترک نکردم. من هرگز خودم را به‌عنوان یک تبعیدی به حساب نیاورده‌ام. در ژوئیه‌ی ۱۹۷۶ وقتی آموزش ثناتر من در بریتانیا پایان یافت، به رم رفتم به این امید که از آنجا با هواپیما به سومالی برگردم. وقتی از رم به بستگانم در سومالی تلفن زدم که کسی بیاید و مرا از فرودگاه بردارد. به من گفتند به‌خاطر کتاب «یک سوزن عریان» بازگشت من به سومالی صلاح نیست.

شما هرگز از آن تاریخ به سومالی باز نگشتید؟

نه.

پس چرا می‌گویید که خودتان را هرگز یک تبعیدی به حساب نمی‌آورید؟
برای این که، آن کس که در تبعید است، من نیستم. تبعیدی رهبران و دیکتاتورهای افریقایی هستند. من ممکن است از نظر جسمی در سومالی نباشم ولی از نظر روحی غایب نیستم. به‌علاوه از هموطنانم جدا نیستم. چون تا آن جا که می‌دانم، آنها برای اصول اعتقادات من احترام زیادی قائل‌اند و هنوز به من اعتماد دارند.

در سه‌پاره‌نویسی‌تان درباره‌ی دیکتاتوری افریقایی، شما رعب و اغتشاش یک دولت پلیسی با سازمان‌های امنیت ملی و هم‌چنین شیوه‌های مردردانه‌ی دولت برای خنثی کردن مخالفان را بازسازی می‌کنید. آیا فکر می‌کنید، آنچه شما درباره‌ی سومالی تحت زیادباره می‌نویسید درباره‌ی کشورهای جهان سوم و دیکتاتورهای دیگر هم مصداق دارد؟ آیا شما این تصویر را در جای دیگر هم می‌بینید؟

این تصویر برای کلمبیا و بسیار کشورهای دیگر امریکای لاتین، در اروپای شرقی و بعضی از کشورهای افریقایی، نه همه‌شان، هم مناسب است. هم‌چنین بین «شیر ترش

و شیرین» و فیلم «مرد مرمین» ساخته‌ی آندره‌ی وایدا، کارگردان لهستانی نکات مشترک زیادی وجود دارد. وقتی این فیلم را دیدم، از شباهت‌های موجود بین این فیلم و کتابم شگفت‌زده شدم. آگمان می‌کنم نویسنده‌ای در یک مقاله به این شباهت‌ها اشاره کرده است. آن موقع فهمیدم که خوانندگان اروپای شرقی بین شرایط خویش و شرایط حاکم بر سومالی در دهه‌ی ۱۹۷۰ شباهت‌هایی خواهند دید.

شما چگونه آنچه را که الان در سومالی می‌گذرد به تصویری که خودتان در دهه‌ی ۱۹۷۰ به دست داده‌اید، مربوط می‌کنید؟

تغییر بسیار کمی اتفاق افتاده است. آن تصویر را هم چنان با خون رنگ‌آمیزی می‌کنند. تنها تفاوت آن است که گاه و بی‌گاه خون کم‌رنگ‌تر و یا پررنگ‌تر می‌شود. دیکتاتوری همان و حاکم همان است. زیادباره نیروهایش را از جانب شوروی به سوی امریکا سوق داده است. ریگان دوستش بود و بعد گمان می‌کنم بوش این چنین باشد. گمان نمی‌کنم چیز دیگری تغییر کرده باشد. اگرچه رژیم بسته به شرایط کنونی، خشن‌تر شده است.

گفته‌اید که مضمون اصلی نوشته سه‌پاره‌ی شما «حقیقت در برابر ناحقیقت» بود. با این همه، حقیقتی که شما در برابر حقیقت ایدئولوژیک و محدود رژیم می‌گذارید، به نظر می‌رسد حقیقتی بی‌انتهای، نسبی و حقیقت یک رمان‌نویس باشد. بخشی به‌خاطر آن است که شما شیوه‌ی بیان غیر مستقیم را انتخاب کرده‌اید. یعنی بسیاری از داستان‌هایی که می‌گویید معمولاً از دید کسی است که اگرچه معصوم است ولی قاطی کرده است. آیا عمداً از این شیوه بیان استفاده می‌کنید برای این که نوعی ناروشنی درباره‌ی حقیقت ایجاد کنید و این که حقیقت چیست؟

بله درست است. من همیشه این کار را کرده‌ام. این مفهوم که حقیقت چیست و ناحقیقت کدام است همیشه برای من جذاب بوده است. به‌عنوان هنرمند، من اوقات زیادی تنها هستم و دارم پشت ماشین تحریرم کار می‌کنم و به‌دور از بقیه‌ی بشریت. نه فقط به سومالی دسترسی ندارم تا واقعیت را با آنها به محک بزنم بلکه می‌دانم تفسیر

واقعیت از سوی آدم‌های مختلف با هم تفاوت دارد. دلیل این که من رمان «شیر ترش و شیرین» را مدتها پس از اتمام [من این رمان را در ۱۹۷۶، پیش از رمان «سوزن عریان» تمام کرده بودم] چاپ کردم همین بود. من مطمئن نبودم که آیا در تصوراتم به حقیقت رسیده‌ام یا نه. من اغلب از خودم می‌پرسم آیا من دیوانه‌ام یا دیگران؟ آیا این منم که آینده‌نگری می‌کنم یا دیگران؟ من از کسانی نیستم که در چارچوب مفهوم شخصی‌شده‌شان از حقیقت زندگی می‌کنند. ولی حقیقت در همه‌ی ابعادش همان چیزی است که شما را به درک اولین و مهم‌ترین پرسشی که ابنای بشر از خویش می‌پرسند، رهنمون می‌شود. من کی‌ام؟ چرا من آنی هستم که هستم؟ جای من در این جهان، در کجاست؟ و برای یافتن پاسخ به این پرسش‌هاست که می‌نویسم و از زوایای مختلف و شخصیت‌های گوناگون استفاده می‌کنم.

نقش نویسنده در سیاست: تجربه‌ی افریقا

به نظر شما نقش نویسنده در سیاست چیست؟

من نقش نویسنده را در سیاست، همان نقش او در زندگی می‌دانم. یعنی نویسنده ودیعه‌دار حافظه‌ی ملی و امانت‌دار آمال ملت و حافظ دیدگاه‌های مردم است. معتمد و امینی است که قلمش را نمی‌فروشد. من با درگیر شدن نویسندگان در سیاست روزمره مخالفم. اگر یک نویسنده بخواهد سیاست‌مدار هم بشود و هر هفته از چند سکوی خطابه بالا برود، تردیدی نیست که با نیروهای سیاسی دیگر به سازش خواهد رسید. برای این که از چنین سازشی برکنار بماند، نویسنده به گمان من، باید به بررسی یک واقعیت عینی بپردازد که خودش به‌طور مستقیم در آن شرکت ندارد. در نتیجه وقتی واقعه‌ای اتفاق می‌افتد او می‌تواند به دیگران اطلاع بدهد یا درخصوص واقعه‌ای در حال وقوع به آنها اخطار کند. وقتی شما سیاستمدار می‌شوید، شما منافع سیاسی خودتان را دارید و تنها همان جزییاتی را مورد توجه قرار می‌دهید که برای نیازهای شما مفیدند. از این وضع، چه کسی منفعت خواهد برد؟ نه ملت، بلکه خودتان و پرستیژ سیاسی و شخصی خود شما.

رژیم‌های سرنگون شده، هرگز مورد توجه من نیستند. چون پرسش اساسی آن است که به‌جای آنها، چه رژیمی بر سرکار می‌آید؟ در نتیجه، من همانطور که گفته‌ام تنها درباره‌ی جایگزین کردن رهبر صحبت نمی‌کنم. بلکه مردم هم باید جایگزین شوند. مادام که ما ادراک خودمان را درباره‌ی خودمان تغییر ندهیم - برای نمونه برخورد وحشیانه، یعنی برخورد سومالیایی‌ها به یکدیگر را - ما چیزی نمی‌شویم. هم‌چنان فقیر و مستمند و فرمان‌بردار خواسته‌های دیگران باقی خواهیم ماند.

با این حساب، یک نویسنده می‌تواند نه چندان در تغییر رهبران بلکه تغییر آگاهی مردم نقش داشته باشد؟
دقیقاً.

در اوایل ماندن شما در خارج از سومالی، شما در اروپا زندگی می‌کردید. ولی بعداً تصمیم گرفتید در افریقا زندگی کنید. از آن‌جایی که حق انتخاب دارید، چه باعث شده که از راحتی مادی بیشتر زندگی در اروپا و امریکای شمالی چشم پوشیدید و تصمیم گرفتید در افریقا زندگی کنید؟
علتش این است که من افریقایی هستم و داستان‌های من از تجربه‌ی زندگی من در افریقا غنی‌تر می‌شوند.

آیا بازسازی سومالی در ذهن شما وقتی در افریقا زندگی می‌کنید، آسان‌تر است؟

نه ضرورتاً. ولی گمان می‌کنم برای من سهل‌تر است که پرسش‌های مناسبی طرح بکنم. وقتی در افریقا زندگی می‌کنم، درباره‌ی این پرسش‌ها، می‌توانم به نتیجه‌گیری درست برسم. صحبت از سیاست کردن، آن‌گونه که شماری از افریقایی‌های مقیم اروپا می‌کنند، به نظر من مسخره است. این خیانت و پشت کردن به افریقایی‌هاست که آنان که در غرب زندگی می‌کنند، به نمایندگی‌شان سخن می‌گویند. در افریقا من از همان مشکلات عذاب می‌کشم. کمبود مواد غذایی برای من هم هست. قطع برق، همان‌گونه که برای سومالیایی‌ها هست. در نتیجه، من می‌دانم که درباره‌ی چه چیزی دارم حرف می‌زنم، وقتی درباره‌ی کسی می‌نویسم که برنج ندارد. یا چگونه شما شخصی را پیدا می‌کنید که یک کیلو شکر می‌فروشد. یا برای به دست آوردن این «کالای لوکس»

چندین روز وقت لازم است. در نتیجه، از این دیدگاه، افریقا به من کمک می‌کند که هم‌چنان از نوشتن از درون قاره، سود ببرم. در قصه، شما لازم نیست درباره‌ی مکان یا زمانی که درباره‌شان می‌نویسید، تجربه‌ی دست اول داشته باشید. قصه، بخشی بازآفرینی، و بخشی دیگر ذهنیت، و گمان می‌کنم، یک بخش دیگر هم حساسیت داشتن است. ولی شما باید بدانید که چه چیزی را می‌خواهید بازآفرینی کنید و تجربه‌ی زندگی در افریقا به من کمک می‌کند تا در کنار آنچه که با خود دارم، دانشم را درباره‌ی موقعیت موجود بیشتر بکنم.

مأخذ:

Third World Quarterly, Vol.11, no. 3, July 1989